

بررسی نظریه حضرت امام در امکان امر به ضدین در عرض واحد

خلاصه مباحث گذشته

حضرت امام فرمودند بحث ما دو فرض دارد: اگر متعلقین دو تکلیف در مصلحت و جهت مساوی باشند یک فرض بحث ما است و فرض دوم بحث ما جایی است که متعلقین دو تکلیف یکی اهم باشد و دیگری مهم است. در فرمایشات ایشان تأکیدی بر حل مسأله در جایی که ضد مهم عبادی باشد نیست بلکه طبق مبنای ایشان، مسأله به طور کلی حل می‌شود.

تصحیح امر به ضدین در فرض تساوی متعلقین تکلیفین

اگر متعلقین دو تکلیف هر دو مساوی باشد عقل مکلف را دعوت می‌کند که قدرت واحد خود را به صورت تخییری صرف یکی از آنها بکند و اگر این قدرت صرف یکی شد در ترک دیگری معذور است و اگر قدرت را صرف نکرد و دعوت عقل را در وادی امثال مبنی بر اینکه قدرت را صرف یکی از اینها بکند اجابت نکرد، با توجه به اینکه فعل هر کدام از آن دو برای او مقدور بوده است و جمع آن دو، ماموریه نیست - که کسی بگوید جمع غیر مقدور است - بلکه فعل هر کدام مستقلاً ماموریه بوده است و فعل هر کدام به تنهایی مقدور بوده است، پس عقل حکم به استحقاق دو عقوبت دارد. استحقاق دو عقوبت بین نظریه امام و نظریه ترتب مشترک است و لذا یکی از اشکالات مرحوم آخوند به نظریه ترتب، تصویر دو عقوبت است در جایی که مکلف قدرت واحد دارد لذا این اشکال هم به مبنای ترتب با تقریب طولیت و هم به مبنای ترتب با انکار طولیت و هم به مبنای حضرت امام وارد است، یعنی اشکال یک قدرت و دو عقوبت به هر سه مبنا مطرح است.

حل اشکال تعدد عقاب مرحوم آخوند در فضای کلام امام و وارد بودن اشکال به ترتب

امام در پاسخ این اشکالات توضیحاتی می‌دهند که از این توضیحات این بدست می‌آید که قائلین به ترتب واقعا نمی‌توانند جواب اشکال مرحوم آخوند را بدهند و فقط با مبنای حضرت امام می‌توان پاسخ این اشکال را داد.

امام در پاسخ این اشکال که یک قدرت چطور استحقاق دو عقوبت را درست می‌کند می‌فرمایند: مقدماتی که ما بحث کردیم نباید فراموش شود زیرا بحث ما در احکامی بود که به شکل قانونی یا کلی در خطاب غیر شخصی ابلاغ شود. خطاب به صورت قانونی است و در خطاب قانونی وقتی مولی مکلف را خطاب می‌کند با مکلف خاص و با زید مبتلاء کار ندارد بلکه خطاب کلی مولی به عنوان مکلف است یعنی مانند خطاب «ایها المكلف يجب عليك الصلاة» و این مکلف ممکن است اصلاً برخورد با انقاز دو غریق نکند یا ممکن است در عمود زمان با این دو غریق روبرو شود یکی

را نجات بدهد و بعد از برگشت با غریق دیگر روبرو شود و خطاب شخصی نیست و در خطاب قانونی تکلیف به فرد مردد و یا تکلیف به جمع بین ضدین وجود ندارد و خطاب قانونی نسبت به یک مأمور به خاص است به این مکلف خطاب شده است که غریق یمین را انقاذ کند و خطاب به مکلف شده است که غریق یسار را انقاذ کند و خطاب به مکلف نشده که جمع بین انقاذین کند یا احدهما را انقاذ کند بلکه خطاب قانونی است و مکلف مخاطب است و مأمور به هم معین است و جمعی هم در کار نیست. اگر خطاب قانونی وجود داشت و مکلف مخاطب بود و مأمور به مکلف به ما معین بود و مسأله جمع مطرح نبود بحث تکلیف به محال مطرح نیست یک تکلیف با خطاب قانونی بر مکلف با مأمور به معین و مشخص است و هر کدام از این تکالیف تام الباعثیت هستند هر کدام برای اینکه محرک مکلف باشند نحو مأمور به بعث تام دارند.

در مقدمه بعدی هم روشن کردیم که هیچ تکلیفی ناظر به خصوصیات فردیه نیست زیرا تکلیف مطلق است و اطلاق هم تمام الموضوع بودن ماهیت را معین می کند وقتی ناظر به خصوصیات فردیه نبود ناظر به حال اجتماع نیست و اجتماع و مزاحمت این تکلیف با تکلیف دیگر برای حال خاص و فضای خاص است در حالیکه این تکلیف ناظر به آن نیست و اگر این طور شد این تکالیف کاری به مسأله تراحم و علاج تراحم ندارد زیرا مسأله تراحم و علاج آن چند رتبه متاخر از مسأله جعل و فعلیت تکلیف است. تکلیفی که جعل و فعلی شده است رفته سر عنوان مکلف و مأمور به هم معین است و اگر این طوری شد هر کدام از تکالیف می گوید فی نفسه باید مأمور به من معین باشد و محرک نحو مأمور به خود است و لذا گردن عبد را گرفته است و عقل می گوید این تکالیف برای اینکه گردن گیر عبد شود چیزی کم ندارد، عقل در وادی امتثال حکم می کند که اگر عبد عذر پیدا کرد در مخالفت یکی از این تکالیف، معذور است و اگر عذری ظاهر نشد دیگر معذور نیست عقل در وادی امتثال وقتی با دو تکلیف مستقل با این خصوصیات مواجه است و هیچ کدام کاری به خصوصیات فردیه حال اجتماع و مزاحمت ندارد و هر کدام تام الباعثیت است و هر کدام از مکلف تحقق متعلق خود را می خواهد و هیچ کدام از این جهت کم بودی ندارند و از عبد هم جمع را نخواستند و هر کدام می گویند من متعلق خودم را می خواهم و هیچ مشکلی ندارند این وضع ادله است و وضع ادله در مرحله جعل و فعلیت وضع روشنی دارند و در وادی امتثال هم حاکم عقل است که می گوید باید تکلیف انجام شود مگر اینکه عذری داشته باشد و اگر اشتغال به انجام یکی داشت عذر در ترک دیگری دارد. عقل می گوید من عاصی و مطیع را معین می کنم و اگر عبد مشغول به یکی شد معذور در ترک دیگری است و اگر اشتغال به احدهما نداشت معذور در ترک هیچ کدام نیست و لذا اگر کسی این دو را رها کرد و مشغول به معصیت شد سه عقاب می شود زیرا مناط معصیت در هر کدام وجود دارد یعنی ترک دو تکلیف تام الباعثیت بدون عذر کرده است که این دو معصیت است و اشتغال به معصیت ثالثی پیدا کرده است پس سه عقاب می شود. لذا امام می گوید شما باید با آن مقدماتی که من بیان کردم کار کنید.

بله اگر هر کدام از مقدماتی که من بیان کردم خراب شود راه حل شما درست می شود. اگر کسی با ترتب بخواهد این مشکل را حل کند مشکل حل نمی شود تفکر ترتبی که در موقع بیان مقدمات بیان کردیم که بعضی از مقدمات را خراب

می‌کند نمی‌تواند مشکل و سوال تعدد عقاب مرحوم آخوند را حل کند چه ترتب را طولی تصویر کنیم و چه ترتب را عرضی تصویر کنیم. اگر برگردیم و مقدمات فرمایش امام را بپذیریم ترتب مبنائاً دچار مشکل می‌شود و لذا اشکال مرحوم آخوند را فقط با مقدمات امام می‌توان حل کرد.

جایگاه تکلیف را در لسان دلیل و جایگاه عقل را باید روشن کرد. عقل حاکم در وادی امتثال وقتی وارد کار شد عقل مسأله را با فرض خطاب قانونی یا خطاب کلی در مقابل خطاب شخصی که مخاطب آن فرد خاص است حل می‌کند، بله اگر کسی با خطاب شخصی کار کرد مانند فائین ترتب، دچار مشکل می‌شود و عقل می‌گوید نمی‌توان خطاب شخصی به فرد مبتلاء کرد زیرا فرد مبتلاء یک قدرت و یک خطاب و یک تکلیف دارد لذا در بررسی فرمایش آیت الله سبحانی که از یک طرف این مقدمات را قبول دارد و از طرف دیگر قائل به ترتب است به این ایشان اشکال خواهیم کرد.

حضرت امام می‌گوید اگر وارد فضای خطاب شخصی شوید متوجه می‌شوید که نمی‌توان خطاب شخصی به فرد مبتلاء کرد یا اگر قائل شدید اطلاق ناظر به خصوصیات فردیه و حالت اجتماع و مزاحمت است دلیل نمی‌تواند ناظر به حال مزاحمت تکلیفی را متوجه مکلف کند و آن دلیل هم ناظر به حال مزاحمت است و آن هم یک تکلیفی را برای مکلف معین کند. عقل و عقلاء جلوی مکلف را می‌گیرد و می‌گویند این خطاب شخصی است یا این تکلیف خاص برای حال مزاحمت است و نمی‌شود که دو تکلیف برای او باعثیت و محرکیت داشته باشد و باعثیت و محرکیت تکلیف در مرحله دلیل دچار مشکل می‌شود ولی اگر خطاب قانونی شد و اطلاق ناظر به خصوصیات فردیه نبود و دو تکلیف و مکلف کلی داشتیم که ناظر به حال مزاحمت و اجتماع نبودند دلیل مشکل ندارد و هر دلیلی، تام باعثیت در محرکیت خود است.

عقل می‌گوید باید به دو دلیل تام باعثیت را امتثال کنم مگر اینکه عذری داشته باشم و اشتغال به احدهما عذر من در ترک دیگری است.

حضرت امام می‌فرماید باید دقت کنید که اشکال مرحوم آخوند به ترتب وارد است زیرا ترتب در فضای خطاب شخصی و اطلاق سریانی است زیرا مشهور گفتند که ساری در همه افراد است و ترتب در فضای شخصی و اطلاق ناظر به خصوصیات فردیه باشد با مشکل روبرو می‌شود زیرا دلیل گرفتار است وقتی دلیل مشکل پیدا کرد عقل دیگر حکم به اینکه دو عقاب دارد. بلکه عقل می‌گوید خطاب شخصی به این فرد مبتلاء امکان ندارد و لذا ایشان خیلی منظم در واقع اشکال مرحوم آخوند را از یک طرف به ترتب وارد می‌کند و از طرف دیگر از نظریه خود برطرف می‌کند.

تصحیح امر به ضدین در فرض اهم و مهم بودن متعلقین دو تکلیف

امام می‌فرماید همین تحلیلی که برای شما در متساویین بیان کردیم در اهم و مهم هم جاری است. اگر دو تکلیف با خطاب قانونی داشتیم و مکلف مخاطب بود و ماموریه‌ها جدای از هم بودند و اطلاق ناظر به خصوصیات فردیه نبود و

حال مزاحمت و حال مطارده در هیچ کدام نبود پس علاج مزاحمت در دلیل نیست بلکه دلیل سر طبیعت صلوات و طبیعت ازاله رفته است. دلیل مکلف را به خطاب قانونی گرفت مامور به صلوات و مامور به ازاله به گردن مکلف آمد، در وادی امتثال عقل می گوید اگر مکلف عذر در ترک احدالتکلیفین التامین فی الباعثیت و المحرکیه داشت پس معذور است ولی اگر عذر ندارد دو عقاب دارد، لذا اگر هر دو را ترک کرد دو عقاب دارد عین متساوی و اگر مشغول شود وقتی که اهم را انجام بدهد عذر در ترک مهم دارد. عقل می گوید مکلف اهم را انجام بدهد ثواب ببرد و عذر در ترک مهم هم داشته باشد چنانچه عقل در متساویین می گفت که در ترک یکی از تکلیفین مخیر هست ولی در اهم و مهم قائل به تخییر نیست بلکه اگر اهم را انجام بدهد عذر در ترک مهم دارد ولی اگر مهم را انجام داد عقل مکلف را معذور در ترک اهم نمی داند ولی تکلیف مهم را امتثال کرده است. متعلق طبیعی با تمام مقدمات است. عقل در وادی امتثال تعیین تکلیف می کند و در وادی امتثال عقل می گوید اگر تخییر بود یک جور حکم می کنم و اگر تخییر نبود به گونه دیگر حکم می کنم و لذا در اهم و مهم نیز همین گونه است که اشتغال به اهم عذر در ترک مهم است و اشتغال به مهم عذر در ترک اهم نیست. عدم الاشتغال بهما به معنای این است که عذری ندارد و دو عقاب دارد و لذا اگر کسی به جای اشتغال به تکلیفین معصیتی را مرتکب شد سه عقاب می شود.

حضرت امام با این تحلیل روشن خود جواب مرحوم آخوند را داد بدون اینکه نیازی به طولیت اولاً و نیاز به حل مشکل مسأله تعدد عقاب ثانیاً باشد و به خاطر مبانی خود دچار گرفتاری نیست. خطاب قانونی و متعلق تکلیف طبیعی است و اطلاق هم ناظر به خصوصیات فردیه و علاج مزاحمت و تراحم نیست و جای عقل هم در وادی امتثال است.

نتایج نظریه حضرت امام از زبان ایشان در کتاب مناہج و تہذیب

حضرت امام می فرمایند از این تحلیل ما دو نتیجه به دست می آید: این دو نتیجه را در مناہج یک تعبیری دارند ولی ظاهراً تعبیر تہذیب که تعبیر درس است روشنتر است. تفاوتی در محتوا ندارند ولی در شماره گذاری تفاوت دارند. دو نتیجه ای که در تہذیب آمده است هر دو ذیل نتیجه اول در مناہج ذکر شده است و یک مطلب دیگری به عنوان دومی در مناہج آمده است که آن را بیان خواهیم کرد ولی در تہذیب منظم تر است کما اینکه بعد از این دو نتیجه یک ان قلت و قلت وجود دارد که آیت الله سبحانی در المحصول فرمودند من این اشکال را از امام پرسیدم و جواب امام را هم شنیدم ولی بعداً فهمیدم که این جواب امام کافی نیست و لذا یکی از اشکالات به نظریه امام همین ان قلت است که اینجا بیان کردند.

نتیجه اول این است که اهم و مهم مثل متساویین هستند در اینکه دو تکلیف مستقل عرضی در عرض هم به اینها خورده است. دو تکلیف مستقل در عرض هم چه به متساویین و چه به اهم و مهم تعلق گرفته است که این دو تکلیف مستقل تام در مرحله جعل فعلیت رفتند سر دو عنوان کلی که این دو عنوان کلی متعرض حال مزاحمت و عجز مکلف نیستند زیرا خطاب قانونی است و اطلاق ناظر به خصوصیات فردیه نیست و از آن طرف تراحم در فرد و خصوصیت فردیه شکل می گیرد. نه دلیل و نه خطاب ناظر به تراحم نیستند. وقتی این گونه شد ما تقیید به معصیت نداریم. این حرف

بسیار اساسی است و باید روی آن دقت کنیم که پاسخ سوال مهم خواهد بود که اصلا ما در نظر خود تقیید به معصیت نداریم. نمی شود از دلیل در آورد که مثلا «ازل و ان عصیت فصل» از کجای دلیل این تقیید بیرون آمده است؟ ما دو تکلیف مستقل تام الباعثیت فعلی که جعل و فعلیت آن هیچ مشکلی ندارد بر سر دو عنوان کلی که مامورها هستند داریم و خطاب هم کلی و قانونی است و لذا سوال می کنیم که تقیید از کجا آمد؟ ما اصلا تقیید به عصیان را قبول نداریم. اگر در لسان دلیل تقییدی وجود دارد نشان بدهید. تقیید لسان متوقف بر این است که اطلاق را ناظر به خصوصیت فردیه بدانیم و بعد بگوییم که اطلاق ناظر به خصوصیت فردیه است و یکی از خصوصیات فردیه مزاحمت و مطارده بین این دو تکلیف است و می خواهیم این را حل کنیم که ما مبنای این حرف را رد کردیم. ما دو تکلیف داریم سر عناوین کلی با این توضیحی که دادیم و اصلا ناظر به خصوصیات فردیه نیست تا اینکه بخواهد از دورن آن اشتراط به عصیان در آید. تقیید عقلی هم نداریم زیرا عقل نمی تواند در دلیل دخالت کند عقل کاری نمی تواند در دلیل بکند. تقیید اصلا چنین چیزی نیست. اگر تقیید به عصیان از باب دخالت عقل است مبنا غلط است و اگر تقیید به عصیان از باب اشتراط قدرت است به کاشفیت عقل این مبنا غلط است و چنین تقییدی از سوی عقل نداریم.

اگر مسأله حکم عقل است در وادی امتثال این را بحث خواهیم کرد. در این سازمانی که ما داریم ارائه می کنیم با این توضیحات ما باید برای تقیید شرعی به عصیان دلیل اقامه کنید در حالیکه دلیل نداریم بلکه دلیل بر خلاف داریم نه خطاب خاص است و نه مکلف به ناظر به خصوصیات فردیه است.

عقل نمی تواند حکم حاکم دیگر را تقیید کند عقل اگر بخواهد کشف از تقیید کند باید به دخالت قدرت برگردد در حالیکه این را در بیان مقدمات مردود دانستیم. عقل بخواهد حکم به تقیید در لسان دلیل شرعی کند اصل مبنا غلط است و باقی می ماند حکم عقل در وادی امتثال. عقل در وادی امتثال می گوید من کاری به دلیل ندارم و حکم من معذوریت است و من می گویم اشتغال به احدهما در متساوین عذر در ترک دیگری است و اشتغال به اهم عذر در ترک مهم است ولی اشتغال به مهم عذر در ترک اهم نیست در اهم و مهم. لذا اشتغال به احدهما در متساوین عقاب را بر میدارد و اشتغال به اهم در غیر متساوین عقاب را برمی دارد و اشتغال به مهم عقاب را بر نمی دارد زیرا عذر در ترک اهم نیست ولی اشتغال بر مهم عبادی استحقاق مثبت بر مهم را دارد زیرا نقصانی در دلیل نیست و مهم را به صورت صحیح انجام داده است.

ایشان خیلی مترتب و باسیری که ما بیان کردیم مطلب را استخراج کرده است. آقایان با این مبانی که مسلم شد تقیید به عصیان را از کجا خارج کردند؟ راهی به تقیید ندارند. مطلب را استخراج کرده است. آقایان با این مبانی که مسلم شد تقیید به عصیان را از کجا خارج کردند؟ راهی به تقیید ندارند.

اگر تقیید به عصیان شرعا و عقلا منتفی شد و عقل یک حکم در وادی امتثال بیشتر نداشت و آن هم مسأله معذوریت بود آن موقع فارق بحث ما با نظریه ترتب معلوم است و جواب سوال ما را می دهد.

عرضیتی که ما می‌گوییم متوقف بر عصیان نیست. ترتب دو قرائت داشت که یک مخرج مشترک داشت و آن این بود که در ترتب اشتراط عصیان مطرح بود منتها بعضی از اصولیین از اشتراط به عصیان، طولیت را بیرون می‌آورند مانند مرحوم آخوند و محقق نائینی و استاد ما آیت الله فاضل در تقریر ترتب که «ان عصیت» را در فضای طولیت تحلیل می‌کردند و بعضی از اصولیین می‌گفتند که «ان عصیت» هست ولی از آن طولیت در نمی‌آید زیرا «ان عصیت» به معنای «ان ترک الاهم» بود و چون عدم اهم در رتبه فعل مهم است پس این کافی برای اثبات طولیت نیست زیرا طولیت مناط و ملاک می‌خواهد. ما هم این را در بحث قبول کردیم و گفتیم که برای عدم نمی‌شود حکمی قائل شد و گفت عدم در رتبه فلان چیز است. هر کسی گفت عدم در رتبه فلان چیز است خطا کرده است زیرا به عدم نمی‌شود رتبه داد، بله به عدم مضاف می‌شود حکم داد زیرا عدم مضاف وجود است - کسانی که می‌گویند فلسفه لازم نیست اشتباه می‌کنند زیرا فرمایش محقق خوئی و محقق نائینی را نمی‌شود بدون فلسفه فهمید، یعنی شما باید به تعبیر مقام معظم رهبری نگذارید فلسفه از حوزه بیرون برود - شما باید تکلیف خود را با این نکته روشن کنید که عدم در رتبه دارد یا رتبه ندارد زیرا عدمی که سلب تحصیلی است رتبه ندارد. محقق خوئی گفت تقدم و تاخر و اختلاف رتبه مناط می‌خواهد و نمی‌توان گفت فعل صلات هم رتبه است با عدم ازاله پس متاخر از ازاله است. عدم ازاله سلب ازاله است و سلب ازاله مناط ندارد. ما اگر فرمایش محقق خوئی را قبول کردیم که برای عدم نمی‌شود حکمی قرار داد و تقدم و تاخر مناط می‌خواهد و عدم به معنای واقعی خود بی‌مناط است پس از «ان عصیت» اختلاف رتبه در نمی‌آوریم و لذا محقق خوئی فرمود قوام ترتب به اختلاف رتبه نیست. قوام ترتب به اختلاف رتبه نیست ولی قوام ترتب به اشتراط عصیان است و این کار خوب محقق خوئی است و کار بهتر ایشان این است که اشتراط عصیان را باید جمع کنیم با عدم مسقطیت عصیان والا ترتب خراب می‌شود بر خلاف تقریب آیت الله بروجردی و فرمایش آیت الله سبحانی که به این توجه نکردند.

بالاخره ما در ترتب ان عصیت داریم چه از این اختلاف رتبه در آید و چه اختلاف رتبه در نیاید. امام می‌گوید قائلین ترتب که می‌گویند ما عرضی هستیم نظرشان عرضی است زیرا اختلاف رتبه ندارند ولی عصیان دارند و ما می‌گوییم عصیان از کجا در آوردید.

فرق عرضیت در کلام امام با عرضیت در ترتب

اگر عصیان از دلیل در آید اشکال تعدد عقاب مرحوم آخوند وارد است. حرف اساسی حضرت امام این است. اگر در واقع ان عصیت از درون دلیل درآمد اشکال مرحوم آخوند وارد می‌شود ما می‌خواهیم یک تقریری ارائه کنیم که متفاوت با ترتب باشد زیرا در آن اشتراط عصیان نیست. پس توجه کنید که ما اصلا کاری با عصیان نداریم لذا امام جواب سوال و نکته اول ما را می‌دهد که فرق تقریر عرضی ترتب با کلام ما این است که تقریر عرضی ترتب می‌خواهد عرضیت را با ان عصیت جمع کند و تقریر طولی می‌خواهد بگوید ان عصیت الزاما طولیت می‌آورد ولی ما قائل به عرضی بدون ان عصیت هستیم و لذا اشتراط به عصیان را منکر هستیم زیرا اگر در وادی اشتراط عصیان برویم

دچار خطاب شخصی واطلاق کاشف از خصوصیت فردی می شویم. اگر این اتفاق بیفتد دلیل مشکل پیدا می کند یعنی ولو با مبنای غلط کار کنیم ولی اشکال تعدد عقاب مرحوم آخوند وارد می شود.

در فرمایشات امام ارتباط آن با کلام مرحوم آخوند باید تقویت شود. لذا امام می فرماید اشتراط عصیان نداریم و کلام ما با قائلین ترتب متفاوت است و لذا در نتیجه اول خیلی زیبا نتیجه گیری کرده است. می فرماید « مما قدمنا امران (الأول) ان الأهم و المهم نظیر المتساویین فی ان کل واحد مأمور به فی عرض الآخر، و هذان الأمران العرضیان، فعلیان متعلقان علی عنوانین کلیین من غیر تعرض لهما لحال التراحم و عجز المكلف، إذ المطاردة التي تحصل فی مقام الإتيان لا توجب تقييد الأمرين أو أحدهما أو اشتراطهما أو اشتراط أحدهما بحال عصيان الآخر» امرین برای تساوی است وقتی متساویین شود باید هر دو را مقید کنند و بگویند این هست و اگر دومی را عصیان کردی اولی و اگر اولی را عصیان کردی دومی را اتیان کن زیرا در متساویین تقييد هر دو اتفاق می افتد یا تقييد یکی که مهم باشد یا تقييد متعلقهای آنها و امام می گوید این به هیچ نحو راه ندارد «لا شرعا و لا عقلا، بل تلك المطاردة لا توجب عقلا الا المعذورية العقلية فی ترک أحد التكليفين حال الاشتغال بالآخر فی المتساویین، و فی ترک المهم حال اشتغاله بالأهم»^۱ ما فقط یک حکم عقل در وادی امتثال داریم برای معذوریت و یک خط کشی مرتبی بین نظریه خود و نظریه اشتراط عصیان می کنند چه از اشتراط عصیان طولیت در آید چه عرضیت.

با توجه به نکته بالا اگر کسی دنبال نظریه اشتراط عصیان و خواست عرضیت را درست کند گرفتار اشکال مرحوم آخوند می شود و در نظریه ایشان عرضیت بدون اشتراط عصیان درست می شود بدون ورود اشکال مرحوم آخوند.

باقی می ماند اشکال دوم یعنی مسأله عصیان خارجی که اگر ما اشتراط عصیان نداشتیم مسأله عصیان خارجی چطور می شود. حضرت امام می خواهد بگوید ما اصلا اشتراط عصیان نداریم. تتمه این بحث را فردا بیان خواهیم کرد.

^۱ . تهذيب الأصول ؛ ج ۱ ؛ ص ۲۴۷.